

فصل هشتم

وقایع ایران تا انعقاد معاهده گلستان

پیداست که قضایای سیاسی اروپا تا چه اندازه در اوضاع و احوال آن عصر ایران دخالت داشته، اتحاد ناپلئون با پول امپراتور روس در سال ۱۸۰۰ دولت انگلیس را وادار نمود که سر جان ملکم را با تحف و هدایای فراوان با مخارج زیاد بدربار ایران بفرستد تا بھر قیمتی شده با دولت ایران اتحاد تعرضی و دفاعی ببندد. در این معاهده دولت ایران متعهد شد افغانها را تأدیب نموده از تجاوزات آنها بھاک هندوستان جلوگیری نماید و هرگاه از ملت فرانسه عده بخواهند قدم بھاک ایران گذارند آنها را بقتل رسانند و نگذارند وارد مملکت ایران گردند. هنوز مرکب امضاهای این معاهده خشک نشده بود که سیاست اروپا بواسطه قتل پول امپراتور روس (۱۸۰۱) تغییر نمود و **الکساندر اول** امپراتور ممالک وسیعه روسیه گردید و او طرفدار جدی انگلیسها و دشمن خطرناک ناپلئون بود. چون معلوم بود که ناپلئون بایران و عثمانی متوجه شده و آنها را برای اجرای مقاصد خود تحریک میکند. الکساندر امپراتور روس نیز از طرف دیگر تحریک شد که ایران و عثمانی را در مضیقه گذارد و طولی نکشید که بیھانه گرجستان دشمنی را با ایران آغاز کرد. ایران نیز که از این سیاستها کاملاً بیخبر بود برای کمک و مساعدت بر طبق معاهده سال ۱۸۰۱ میلادی متوسل بانگلیسها شد، غافل از اینکه خود انگلیسها رول مهم این سیاست را بازی میکردند و بدینجهت بدرخواستهای ایران وقعی نگذاشته و نمایندگان ایران را از هندوستان مأیوسانه مراجعت دادند. در این هنگام پادشاه ایران بوعدههای ناپلئون امیدوار شده خود را به مساعدت‌های او دلخوش نمود. ناپلئون نیز جداً برای اجرای نقشه خیالات خود حاضر بود با ایران مساعدت کند و تا حدی هم وعده‌های او عملی گردید و بطوریکه قبلاً شرح آن گذشت ژنرال گاردان را جهت آماده نمودن ایران مأمور دربار فتحعلی‌شاه ساخت، ولی با عقد معاهده تیلسیت نقشه‌های او تغییر نمود و در این معاهده نه‌تنها ایران و عثمانی بلکه عده هم از ممالک اروپا برای عقد این اتحاد از طرف ناپلئون قربانی گردیدند. ایران در این ملاقات بروسها واگذار شد باین معنی که موافقت حاصل شد امپراتور روس هر سیاستی را در ایران لازم میدانند تعقیب نماید. خلاصه این بار نیز ایران در اتحاد مابین فرانسه و روس وجه‌المصالحه واقع شد همچنانکه در اتحاد مابین روس و انگلیس نیز وجه‌المصالحه واقع شده بود.

البته این اتحاد بر ضرر انگلیسها بود و آنها را بوحشت انداخت مخصوصاً هنگامی که یکی از کنتهای معروف سواد این معاهده سری را برای انگلیسها فرستاد بدیهی است که طلای سرشار آندولت کشف اسرار تمام دنیا را برای آنها آسان نموده بود.^{۱)}

دربار لندن چون در این موقع دیگر فرصت نداشت با حکومت هندوستان درباب تحبیب و جلب دولت ایران مکاتبه کند فوری نماینده مخصوصی از لندن با هدیه‌های فراوان و پر قیمت روانه دربار ایران نمودند. حکومت هندوستان نیز چون در جریان سیاست اروپا بود و میدانست اتحاد روس و فرانسه برای هندوستان انگلیس تا چه اندازه خطرناک میباشد دیگر منتظر دستور دربار لندن نشده نماینده با تجربه خود را بار دیگر بایران اعزام داشت که با ایران اتحاد تازه‌ای طرح نماید و در عدم مساعدت با دولت ایران در گذشته معذرت بخواهد که شرح آن قبلاً گذشت.

نتیجه اعزام مأمور لندن این شد که معاهده سال ۱۸۰۹ بین ایران و انگلیس منعقد گردید و موسوم به **عهدنامه مجمل** شد.

تا این عهدنامه بلندن رفت و بایران بازگشت نمود قریب ۳ سال طول کشید و در اینمدت سیاست نیز تغییر نموده بود. در نتیجه این تغییر سیاست معاهده مارس ۱۸۱۲ موسوم به **عهدنامه مفصل** بین دولتین ایران و انگلیس بنمایندگی سفیر فوق‌العاده جدید سر گور اوزلی منعقد گردید ولی بطوریکه قبلاً شرح آن گذشت در این ۲ سال در اوضاع سیاسی اروپا نیز تغییرات کلی حاصل شده بود که آن تغییرات در سیاست دولت انگلیس نسبت بایران خیلی تأثیر داشت. مثلاً نزدیکی روس با انگلیس بالطبع نقشه سیاست انگلیسها را تغییر خواهد داد. درست همان بازی پیش آمد که در نتیجه صلح تیلسیت پیش آمده بود. در آن موقع بواسطه نزدیکی ناپلئون با الکساندر ایران وجه‌المصالحه شد. البته در چنین موقعی نیز دشمنی روس با فرانسه بالطبع دوستی و نزدیکی روس بشمار میرفت پس دولت انگلیس نیز برای جلب روسها ایران را وجه‌المصالحه قرار داد البته انگلیسها در سیاست مانند فرانسویها نیستند. آنها مآل کار را بهتر پیش‌بینی می‌کنند. با اینکه ایران در این هنگام بروسها واگذار شد باز انگلیسها مانند امپراتور فرانسه ایران را بعجله و شتاب کاملاً تحویل روسها نمودند چونکه هنوز نتیجه جنگهای سال ۱۸۱۲ ناپلئون با روسها معلوم نبود. بنابراین ایران را کاملاً رها نکردند بلکه میکوشیدند که بین ایران و روس نیز

صلح برقرار گردد چه هنوز در این تاریخ قدرت و نفوذ ناپلئون ذره کاسته نشده بود و ممکن بود بار دیگر روسها مغلوب ناپلئون گردند و دو مرتبه الکساندر امپراطور روس تحت نفوذ ناپلئون قرار گیرد.

اینک باید وقایع بعد از معاهده مارس ۱۸۱۲ را که در ایران روی داده شرح دهیم:

بعد از امضاء معاهده مارس ۱۸۱۲ میلادی (صفر ۱۲۳۷ هجری قمری) سر گور اوزلی چهار ماه در طهران توقف نمود. در این مدت چندین بار بحضور پادشاه ایران تشریف حاصل نمود. در اغلب ملاقاتها غالباً صحبت از سیاست عمومی اروپا پیش می‌آمد و شاه علاقه خصوصی بشنیدن آنها داشت.

سر گور اوزلی خیلی طرف توجه شاه شده بود و شاه آزادانه تمام مسائل سیاسی را با او مذاکره مینمود و صمیمیت فوق‌العاده‌ای بین او با شاه و درباریان پیدا شده بود بطوری که سر گور اوزلی اطمینان حاصل نمود و با پادشاه ایران قرار گذاشت که یک عده پنجاه هزار نفری قشون در تحت صاحب منصبان انگلیسی در آذربایجان تشکیل شود و دستور داده شد سی هزار قبضه تفنگ برای آن قشون ارسال دارند.

شاه و نایب‌السلطنه عباس میرزا هر دو مایل بودند سر جان ملکم رسماً داخل خدمت پادشاه ایران گردد و در جنگهائی که ایران با روسها دارد شرکت نماید. خود ملکم هم حاضر بود این خدمت را قبول کند ولی نظر بنزدیکی روسها با انگلیسها سفیر فوق‌العاده انگلستان باین امر راضی نشد.

اما آن عده صاحب‌منصبانی که همراه او از هندوستان آمده بودند جزء قشون ایران شدند و خود سر جان ملکم مأموریت دیگر پیدا نمود و از ایران رفت.

در اواسط ماه می ۱۸۱۲ (۱۲۳۷ هجری قمری) **محمد خان زینورکچی‌باشی** که مأمور آوردن مهمات از بوشهر بود بطهران رسید و در جزء مهمات یک قسمت هم از هدایای پادشاه انگلستان بود که برای پادشاه ایران فرستاده شده بود از آنجمله یک پیانو و یک کالسکه و هفتاد قاب آئینه که از این مقدار فقط یک ثلث آن بسلامت طهران رسید. موریر در این باب گوید:

«تمام این هدایا از نظر شاه گذشت و کالسکه را با تشریفات مخصوصی با دست از کوجه‌های تنگ طهران کشان کشان بعمارت شاه بردیم. فتحعلی‌شاه با درباریان خود آمده خوب تماشا نمود و فوق‌العاده خوشحال گردید و رفت توی کالسکه نشست. عده از وزراء شاه که در آن میان **میرزا حسن خان شیرازی** بود با **فرج‌الله خان حاجب‌الدوله** با لباسهای درباری خودشان را که با کالسکه بسته شاه را این طرف و آن طرف راه می‌برند و شاه اظهار خوشحالی مینمود. میرزا شفیع صدراعظم اظهار تعجب مینمود از اینکه کالسکه هم بجلو و هم بعقب کشیده میشود»^{۱۲}.

سر گور اوزلی خیلی اصرار داشت که دولت ایران با دولت روس صلح کند. در دربار ایران چندان مقاومت برای انجام این صلح دیده نمیشد. فقط عباس میرزا نایب‌السلطنه بود که برای استرداد ایالات قفقاز ایستادگی میکرد و لازم بود سر گور اوزلی بتبریز برود و با نایب‌السلطنه قرار اینکار را بدهد. این بود که در اوایل ماه جون همان سال با همراهان خود عازم تبریز گردید که حضوراً با نایب‌السلطنه این مسائل را حل کند.

سر گور اوزلی قریب یکماه در تبریز پیش عباس میرزا توقف نمود. بعد از دید و بازدیدهای رسمی این دو نفر بطوری بهم نزدیک شده بودند که دیگر رسوم و آداب رسمی را کنار گذاشته با هم دوستانه مراوده داشتند و شاهزاده عباس میرزا تمام مسائل سری و اطلاعات داخلی خود را آزادانه به نماینده مختار انگلیس اظهار مینمود.

موریر گوید:

«با اینکه در میان ایرانی‌ها راستی و صداقت وجود ندارد و بر ما هم مسلم شده بود که شاهزاده عباس میرزا ایرانی است، با این احوال میدانستیم آنچه را که اظهار میکند عین حقیقت است. عباس میرزا بدون اینکه چیزی از مسائل سری را پنهان کند همه را صمیمانه برای سر گور اوزلی حکایت مینمود».

موریر عباس میرزا را یک آدم خیلی جدی و وطن‌خواه ایرانی معرفی میکند و میگوید این آدم دارای صفات پسندیده و افکار عالی میباشد و علاوه میکند که کمتر کسی را تا حال باین آراسته‌گی مشاهده نموده‌ام. در لباس بسیار ساده است و لباسش هیچ فرقی با لباس دیگران ندارد. در این قسمت مانند **اسکندر کبیر** می‌باشد. عشق سرشاری به مطالعه کتب و کسب اطلاعات دارد مخصوصاً تاریخ وطن خود را خوب میداند و کتاب **شاهنامه فردوسی** را بسیار دوست دارد و همیشه آنرا مطالعه می‌کند.

در ورود سر گور اوزلی به تبریز یک صاحب منصب روسی از طرف فرمانده کل قشون گرجستان حامل کاغذ برای وزیر مختار انگلیس بود. بقول موریر در این کاغذ روسیه مایل بود سر گور اوزلی واسطه صلح گردد و قبلاً هم تقاضا شده بود انگلستان واسطه صلح بین ایران و روسیه بشود ولی نظر بواقعه اخیر گرجستان^{۱۳} که عده‌ای علیه روسها قیام نموده و یک هیجانی در آن مملکت بر ضد روسها پیدا شده بود از این جهت ایرانیها باسترداد گرجستان تا حدی امیدوار بودند و در این هنگام دیگر حاضر نبودند تقاضاهای روسها را قبول نمایند^{۱۴}. ولی باصرار وزیر مختار انگلیس شاهزاده عباس میرزا حاضر شد با شرایط معین بین دولتین روس و ایران صلح برقرار گردد. بنابراین وزیر مختار انگلیس یکی از همراهان خود را که شخص محترمی بود موسوم به «**جناب روبرت گوردون**»^{۱۵} با جواب مکتوب فرمانده کل قشون گرجستان باتفاق صاحب‌منصبان روس روانه تفلیس نمود و غرض از فرستادن روبرت گوردون این بود که شرایط صلح روسها را از **ژنرال درتیشف**^{۱۶} استفسار و سؤال کند که آیا ژنرال مذکور دارای اختیارات از طرف دولت امپراطوری روس برای صلح میباشد یا نه.

موریر گوید:

«با میرزا بزرگ وزیر شاهزاده عباس میرزا در باب گرجستان مذاکره نمودیم از اینکه گرجستان برای ایران چه اهمیتی دارد؟... در جواب ریش خود را گرفته و جوابی داد که واقعاً منطق و اخلاق شرقی آسیائی را نشان میداد: «گفت این ریش زیادی است ولی در صورت انسان یک نوع حسن بشمار می‌رود».

طولی نکشید که مراسله گوردون از تغلیس به وزیر مختار انگلستان رسید. در آن مراسله اظهار میکرد که فرمانده کل قشون گرجستان از طرف دولت متبوع خود دارای اختیارات تامه است و خود ژنرال نیز حاضر است با عباس میرزا در حدود سرحدات ملاقات نماید و خواهش نموده بود فوری متارکه جنگ برقرار گردد و بقشونهای خود نیز دستور داده است که یخاک ایران تجاوز نمایند و حاضر هستند برای شرایط صلح داخل مذاکره شوند.

اردوی عباس میرزا در هشت فرسخی تبریز در سر راه **مرد** و **نخجوان** اطراق کرده بود و لازم بود فوری مضمون این مراسله باطلاع عباس میرزا برسد. موریر معروف مأمور رساندن این مراسله شد و با دو نفر همراه و بلد عازم اردوی عباس میرزا گردید.

موریر گوید:

«صبح زود از تبریز حرکت نموده در ساعت ۱۰ وارد **صوفیان** شدم. در آنجا پیاده شدم که قدری استراحت نمایم. در خانه کدخدا فرش گسترده و قدری استراحت نمودم. سپس حرکت نموده نیمساعت بعد وارد اردوی نایب‌السلطنه شدم و در روشنائی ماهتاب چادرهای اردو را بخوبی تشخیص میدادم و یک سکوت کامل در تمام اردو حکمفرما بود. در میان هزاران چادرهای سفید مانند برق عبور میکردیم بدون اینکه کسی از ورود ما مطلع شود و یا اینکه از ما سؤال کنند چه مقصودی داریم. در این میان اتفاقاً بجادر **مستر کامبل**^{۷۱} جراح عباس میرزا برخوردیم و در آنجا پیاده شدم تا صبح در آن محل توقف نمودم. صبح خیلی زود بود که مستر کامبل از طرف شاهزاده احضار شد که برای رفتن بشکار همراه شاهزاده باشد. من در چادر خود صدای های و هوی اردو را خوب میشنیدم که برای رفتن بشکار آماده میشدند. من از چادر خود نگاه میکردم. اول کسی را که دیدم خود نایب‌السلطنه بود که سواره ایستاده و داشت حرکت مینمود در صورتیکه همراهان او تازه از خواب بیدار میشدند.

عباس میرزا ظهر از شکارگاه مراجعت نمود و این شکار پلنگ بود چونکه روز قبل چوپان خبر داده بود در تپه‌های اطراف اردو پلنگی دیده شده است. در این شکار پلنگ یک فوج هم سرباز همراه بود و چون به پلنگ برنخوردند سنگی را نشانه نموده مدتی تیراندازی کرده بودند. ایرانیها از صدای تیراندازی خوشحال میشوند و غالباً مشغول این کار میباشند.

عباس میرزا همینکه از اسب پیاده شد دو مجموعه میوه برای من فرستاد و کمی بعد مرا احضار نمود. پس از احوال‌پرسی اجازه داد در مقابل شاهزاده روی نمذ قرار بگیرم و از کاغذی که حامل بودم سؤال نمود. فوری کاغذ را ارائه دادم. یکی از آنها **سواد عهدنامه‌ای** بود که بین روس و عثمانی اخیراً در **بخارست** منعقد شده بود. این قرارداد را مدتی شاهزاده از روی دقت مطالعه نمود بدون اینکه کلمه‌ای بگوید. معلوم بود بان خیلی اهمیت میدهد بعد رو کرد به **حیدرعلی خان** که از محارم بود و تنها کسی بود که در آنجا حضور داشت و اشاره نمود از چادر خارج شود و بمن اشاره کرد نزدیکتر بروم.

در باب عهدنامه دولتین روس و عثمانی بعضی بیانات نمود که معلوم بود میخواهد نشان بدهد که کاملاً از سیاست دولتین مطلع است و روابط این دو دولت را خوب میداند در میان نوشتجاتی که من همراه برده بودم یکی هم کاغذ گوردون بود که از تغلیس رسیده بود. شاهزاده در خواندن این کاغذ هم دقت مخصوصی بکار برد و مدتی مطالعه مینمود. بعد من سکوت را شکسته و اظهار نمودم گوردون عنقریب از تغلیس مراجعت خواهد نمود و از ژنرال روس اجازه گرفته از راه **قره‌باغ، گنجه و شیشه** مراجعت کند که بتواند متصرفات و قوای روسها را خوب تماشا کند. شاهزاده فوری جواب داد گفت به‌به...! من آنها را خوب می‌شناسم. روسها گوردون را گول خواهند زد و هر روز یکعده نظامی را با لباس‌های تازه از جلوی او دفیله خواهند داد که ما قشون زیاد داریم.

شاهزاده حرف خود را در اینجا قطع کرده قدری بفکر رفت بعد روی کرد بمن و اظهار نمود برای اول شب جواب کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواهد نوشت و اول شب اطلاع خواهیم داد که دومرتبه پیش من بیاید. بعد صحبت‌های متفرقه پیش آمد. من اظهار نمودم از دیدن توپخانه در **اوجان** فوق‌العاده امیدوار شدم چونکه درست مطابق توپخانه انگلستان بود. شاهزاده از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شد و چشمای او درخشیدن گرفت گفت بلی **میرزا ابوالحسن خان** هم همین مطلب را بمن اظهار نمود و گفت وقتی که توپخانه ایران را دیدم تصور نمودم که بار دیگر خود را در انگلستان مشاهده می‌کنم. او بمن اطمینان داد توپخانه ما مانند توپخانه انگلستان است.

بیچاره شاهزاده اگر توپخانه انگلستان را بچشم خود دیده بود معلوم بود که در افکار او چه انقلابی تولید مینمود و نتیجه آن برای ایران تا چه اندازه مفید میشد... شاهزاده مرا مرخص نمود. پس از آن برای من میوه و شربت‌های گوناگون فرستاد که تمام در کاسه‌های چینی مرغوب بود و روی آنها شال‌های کشمیری انداخته بودند و در میان سینی‌های نقره قرار داشت. من بعد از ایرانیان شاهزاده را دعا نمودم و بفراشهای نیز انعام دادم.

در نیمه شب شاهزاده فراش مخصوص خود را با فانوسهای بزرگ دنبال من فرستاد و مرا احضار نمود. وقتی که بحضور شاهزاده رسیدم در همان محلی که روز او را دیده بودم نشسته بود و در مقابل او فقط دو دانه شمع میسوخت. بعد بمن اشاره نمود در یک ذرع فاصله بنشینم و خیلی بشاهزاده نزدیک بودم. بعد گفت کتابچه یادداشت خود را در بیاورم. شاهزاده مطالب را گفت و من در کتابچه خود یادداشت کردم و آنچه که باید در جواب وزیر مختار نوشته شود نوشتم. بعد مرا مرخص نمود. من فوری مراجعت نمودم و صبح روز دیگر ساعت هشت در تبریز بودم...

در این مواقع روابط ایران و عثمانی خیلی تیره بود و ما تمام نفوذ خود را چه در استانبول و چه در ایران بکار میبردیم که دشمنی این دو دولت بدوستی مبدل گردد.^۱ در تبریز نیز با وزیر مختار عثمانی داخل مذاکره شدیم شاید بین دولتین صلح برقرار گردد. بالاخره از فرمانفرمای کل گرجستان جواب مراسلات ما رسید که اطلاع میداد عازم سرحدات ایران میباشد تا در آنجا قرارداد صلح را مذاکره کنند. بنابراین وزیرمختار انگلیس در هفتم سپتامبر ۱۸۱۲ بسمت اردوی عباس میرزا حرکت نموده تا با عباس میرزا ملاقات کند. در اثر این ملاقات شاهزاده حاضر شد فرمانفرمای کل گرجستان را در آن **تپه** ملاقات نماید».

موریر شرحی مفصل از تنظیمات اردوی نایب السلطنه بیان مینماید و از طرز ملاقات و پذیرائی وزیر مختار انگلیس و صحبت‌هایی که بین آنها رد و بدل شده است با تفصیل مینگارد و گوید:

«از نزدیکی اردو یک عده سواره نظام با عده از خواص نایب السلطنه ما را استقبال نمودند. در فاصله کمی از سرایبرده نایب السلطنه چادرهای ما را برپا کردند. بمحض ورود صبحانه خوبی در چندین مجموعه و از هر قبیله میوه و شربت و خوراکی‌ها برای ما آوردند.

در روز بعد وزیر مختار با همراهان خود بدیدن نایب السلطنه رفت. نایب السلطنه با یک احترام خاصی وزیر مختار را پذیرفت و از هر دری سخن بمیان آمد. موضوع **اوزبک‌ها و تاتارها** پیش آمد. وزیرمختار تصدیق نمود که قشون ایران با این توپخانه که دارد باسانی میتواند بر آنها غلبه کند.

شاهزاده اظهار مینمود اوزبک‌ها چه اطلاعی از توپخانه یا از ترتیبات منظم قشونی و فنون جنگی دارند و چگونه میتوانند در یک دقیقه ده بار تفنگ را پر کرده خالی کنند. من خوب بخاطر دارم آن زمانیکه ما نیز حال آنها را داشتیم یک وقتی پدر من، شاهنشاه فعلی یک قلعه را محاصره کرد و فقط یک عراده توپ داشت و و آن نیز فقط ۳ گلوله داشت با آن حال این هم بنظر خیلی زیاد می‌آمد. پس از اینکه دو گلوله آن انداخته شد باهل قلعه پیغام داد که تسلیم شوند. چون آنها از مهمات و توپ اطلاع داشتند جواب دادند بهتر است آن گلوله دیگر را هم برای خاطر خدا بیندازید تا تکلیف ما و شما معلوم گردد. بعد شاهزاده داستان **یک جان اوزبک** را حکایت نموده گفت: وقتی شخص برجسته‌ای در میان اوزبک‌ها بود موسوم به بک‌جان، این شخص اوزبک‌ها را تحریص و ترغیب مینمود بقلاع محکم و متین حمله نمایند و به هر قشونی که عده آنها بمراتب از اوزبک‌ها زیادتر بود حمله کنند و در عوض بان‌ها وعده بهشت میداد. اوزبک‌ها با این حرف‌ها تشویق شده بهرجائی حمله مینمودند و عده زیادی تلفات میدادند. روزی بک جان از محسنات بهشت وعظ مینمود، یکی از آن اوزبک‌ها در آن میان پرسید آیا در بهشت چپاول و غارت هم هست؟...

بک‌جان جواب داد خیر در آنجا غارت و چپاول نیست آن اوزبک گفت پس بهشت بدر من نمیخورد؟

بعد موضوع حکمرانی شاهزاده در آذربایجان بمیان آمد و شاهزاده از طرز حکومت خود قدری صحبت نمود و اظهار کرد: - (اولین قدم برای ایجاد یک حکومت صحیح این است که حکمران رعایا را در تحت حمایت خود قرار بدهد و برای همین مقصود است که من فروش حکومت‌ها را قدغن نموده ام تا دیگر هر کس نتواند با دادن مبلغی زیادتر از سایرین بحکومت برسد. فعلا این عمل در تمام ایران حکمفرماست. هیچ باور نمیکنید که من در جلوگیری از این عمل بد چقدر متحمل زحمت شده‌ام. مثلا با دادن یک مقررری دوازده هزار تومان به یک نفر که حاکم مراغه و اطراف و نواحی آن باشد تمام بدهی هر رعیتی را که باید بدولت بپردازد با جزئیات روی کاغذ می‌آورم و بدست او میدهم و میزان مالیاتی هم که باید سالیانه بدولت برسد معین میکنم. بعد قدغن میکنم دیناری اضافه بر این مبلغ از رعیت گرفته نشود. ولی حکام باین مبلغ بهیچوجه قناعت نمیکنند و میخواهند خودشان بهر میزان که مایلند مالیات بگیرند و رعیت را زجر و شکنجه کنند و صدمه بزنند ولی حاضر نیستند به یک مقررری معین سالیانه قناعت کنند. از طرف دیگر اطراف این احکام را یک دسته متملق و چاپلوس گرفته‌اند و او را تحقیر میکنند از اینکه نمی‌توانند برعایا و زارعین صدمه زده اموال آنها را غارت کند ایرانی حاضر است دارای قدرت و نفوذ باشد که برعیت صدمه بزند اما حاضر نیست بیک مقررری صحیح و قابل بسازد و عادلانه حکومت کند.

چند روزی در خدمت عباس میرزا ماندیم و هر روز در شکار و تفریح بودیم تا اینکه در بیست و دوم سپتامبر ۱۸۱۲ یک ژنرال از طرف فرمانفرمای کل گرجستان وارد شد که قرار ملاقات را بین فرمانده کل روس و عباس میرزا برای تعیین شرایط صلح بدهد. موضوع در سر تعیین محل ملاقات بود. عباس میرزا اظهار مینمود بموجب فرمان شاه مجاز نیست از محلی که فعلا متوقف است حرکت کند و قرار ملاقات باید در اینجا باشد. نماینده روس اظهار میکرد نظر باهمیت مقام نایب السلطنه فرماندهی کل روس حاضر است از رود ارس عبور نموده یک میدان (یک ورست) راه هم این طرف رود بیاید و در آنجا با نایب السلطنه ملاقات کند و غیر از این دستور ندارد عمل کند. نماینده روس پس از چند روز توقف بدون اخذ نتیجه بروسیه مراجعت نمود ولی قبل از حرکت بطور رسمی از شاهزاده عباس میرزا ملاقات نمود.

این ملاقات برای شاهزاده عباس میرزا خیلی گران آمد چونکه نماینده روس آداب و رسوم دربار ایران را رعایت ننمود. با اینکه وزیر مختار انگلیس قبلا این ترتیبات را باو تذکر داد ولی ژنرال روس اظهار کرد او همان طور که بحضور امپراطور خود میرود با همان وضع و لباس نیز بحضور عباس میرزا خواهد رفت. ایرانیها با کفش روی فرش رفتن را خیلی بد میدانند. این ژنرال علاوه بر اینکه این آداب را رعایت نکرد در حضور شاهزاده هم بدون اجازه نشست. همینکه ژنرال از اطاق بیرون رفت فوری شاهزاده حکم کرد رئیس تشریفات را حاضر نموده بچوب بستند زیرا که شاهزاده از رفتار ژنرال روس خیلی غضب‌ناک شده بود».

وقتی که ژنرال روس مراجعت نمود و باین وسیله نتوانست ترتیب ملاقات بین شاهزاده عباس میرزا و فرمانده کل قشون روس را بدهد آن وقت قرار شد نمایندگان طرفین در محل **اصلاندوز** ملاقات نمایند. **میرزا ابوالقاسم قائم مقام** از طرف ایران نماینده معین گردید و قرار شد موریر با فرمانده کل قشون روس ملاقات نموده باتفاق نماینده روس برای مذاکره صلح بمیعادگاه مراجعت کنند و پس از آن با صندوقدار سفارت انگلیس که یک نفر ارمنی و از اهل تغلیس بود با ده نفر سواره توپخانه و چند نفر سوار مخصوص شاهزاده باردوی روسها بروند.

در چهارم اکتبر ۱۸۱۲ موریر با همراهان خود از آق‌تپه حرکت نمود. در اصلاندوز عده‌ای از همراهان ایرانی را گذاشته با صندوقدار ارمنی و یک نوکر انگلیسی و عده‌ای از سواران توپخانه و دو سه نفر ایرانی بطرف اردوی روسها حرکت نمودند. چون بکنار رود ارس رسیدند یک قایق در آنجا انتظار داشت که حضرات را بآن طرف رودخانه برساند و بهر زحمتی بود خودشان را بآنطرف رودخانه رسانیدند.

موریر گوید:

«پس از آنکه از رودخانه عبور نمودیم دیگر ما در خاک روس بودیم. این قسمت جزء ایالت قره‌باغ محسوب میشود و از حیث زمین و آب و هوا از بهترین نقاط دنیا بشمار میرود ولی نظر بچنگ‌های طولانی فعلاً حالت ویرانه را دارد. هیچ سکنه در آن سرزمین زیبا دیده نمیشد و زمین‌های بآن خوبی بایر افتاده بود. همینکه روسها ما را از دور مشاهده نمودند که بطرف آنها میرویم یک عده سواره‌نظام قزاق فوری بطرف ما راه افتادند. همراهان ایرانی ما را وحشت گرفت. من آنها را دلداری دادم چونکه نمیدانستند متارکه جنگ چیست و تصور مینمودند الساعه مورد حمله روسها واقع خواهند شد. همینکه نزدیک شدند صاحب‌منصب آنها بطور دوستانه جلو آمده تعارف نمود و اظهار کرد که برای استقبال و راهنمایی آنها آمده است. باری ما باردوی روسها رسیدیم. یک اردوی مجلل و باشکوهی بنظر می‌آمد که در دامنه تپه‌ای سبز و خرم واقع شده بود. تپه مصنوعی بنظر می‌آمد و اظهار مینمودند از یادگارهای **تیمور لنگ** میباشد و معروف است برای اینکه آیندگان بدانند تیمور دارای چه اردوی با عظمتی بوده امر کرده بود هر سوار توبره‌ای اسب خود را با خاک پر کرده در اینجا بریزد و این تپه از آن زمان بوجود آمده است.

ما بداخل چادری هدایت کردند که قبلاً برای من تهیه شده بود. پس از قدری استراحت مرا بفرمانده اردو که موسوم به ژنرال درتیشف بود معرفی نمودند. ایشان مرا با یک محبت قلبی پذیرفت و اظهار کرد حال موقع کار و صحبت نیست. طولی نکشید که چادر او از ژنرالها و صاحب‌منصبان پر شد و من به تمام آنها معرفی شدم. همه آنها دارای نشانهای ستاره و صلیب و حمایل بودند و در میان آنها یکنفر هم از شاهزادگان محترم گرجستان حضور داشت. بلافاصله برای غذا خبر کردند. همه حرکت نمودیم مقدار زیادی راه پیمودیم تا بمحل غذاخوری رسیدیم. در آنجا همه دور میزی قرار گرفته و جنرال خودش غذای همه را با دست خود کشید و مشغول خوردن و نوشیدن شدیم.

...صبح بصدای موزیک نظامی بیدار شدم هنگامیکه از چادر خود نگاه میکردم عوض اسب و الاغ، گاری و دوچرخه‌های روسی را مشاهده مینمودم که در آمد و رفت بودند و پیدا بود که منظره بکلی عوض شده. آنچه که دیده میشد اروپائیان است و کلیه آثار و علائم آسیائی از بین رفته است و در کمال سهولت ممکن بود این خیال خوش را در ذهن مجسم نمود که انسان از ایران و اصول وحشیگری آن دور شده است.^{۱۹}

روسهائیکه مدت‌ها در این نواحی بسر برده‌اند هیچ یک از عادات خودشان را از دست نداده‌اند و هیچ یک از رسوم اینجا را هم یاد نگرفته‌اند. فقط چپ‌های بلند استعمال میکنند و آنرا هم از ترکها یاد گرفته‌اند. همینکه چای صبح صرف شد فوری با ژنرال مشغول مذاکره شدم. تا حال هیچ مذاکره سیاسی باین اندازه سری نبوده که بین من و ژنرال روس مذاکره شد. همینکه مذاکرات ما باتمام رسید ژنرال از خوشحالی دستهای خود را بهم زد و گفت حال شمشیر خود را کنار بگذار و خود را راحت آسوده کن و خود نیز همین عمل را نموده شمشیر و کلاه خود را کنار گذاشت. حفظ اسرار در این جا درست بر عکس آن ترتیبی است که در ایران معمول است. در ایران بمسائل سیاسی هیچ اهمیتی نمیدهند که مخفی بماند ولی در اینجا مطالب بمنتهی درجه در پرده اختفا است و هیچ کس نمیتواند چیزی از آن درک کند.

در اینجا ژنرال قبل از آنکه شروع بحرف کند درها را بست و کسی را اجازه دخول نداد. بر عکس در ایران در میان مذاکرات خیلی مهم و سری همیشه نوکرها در آمد و شد بودند.

ژنرال مشغول استراحت شد. من بیرون آمده در اردو بنای گردش را گذاشتم و تمام اردو را خوب تماشا نمودم. روز دیگر از ژنرال خداحافظی کرده باتفاق ژنرال دیگر **آکوردوف**^{۱۰} که از طرف فرماندهی قشون برای مذاکرات صلح بایران نمایندگی داشت حرکت نمودیم.

قبل از حرکت ژنرال کهن‌سال درتیشف برای تکمیل مهربانی‌های خود اظهار کرد من باید قبل از خداحافظی به شما یک صبحانه انگلیسی بدهم که عبارت باشد از چای، گوشت گاو، مربای مخصوص انگلیسی، سوپ ماهی، **مادیرا**^{۱۱} و **شراب پورت**.

اسکورت ما مرکب از چندین ملت بود که جزء قشون روس بودند عبارت از روس، انگلیسی، قزاق، **ترک**^{۱۲}، **چرکسی**، گرجی، ارمنی، ایرانی و تاتار.

من با کالسکه ژنرال که خود نیز همراه ما بود تا لب رود ارس باتفاق آمدیم و همراهان ما متفرق شده هر یک دنبال شکار بودند. من از رود عبور نموده در چادر خود قرار گرفتم.

روز دیگر وزیر شاهزاده عباس‌میرزا وارد شد و نظر بقرارداد قبلی، وزیر ایران اول بدیدن نماینده روس رفت. در این ملاقات وزیر ایران در تعریف و تمجید از روس و مملکت روس بسیار مبالغه کرد، در صورتیکه یک ساعت قبل بروسها و هر چه روس است در دنیا دشنام و ناسزا میگفت. این موضوع قیمت اقوال ایرانی‌ها را در نظر من خوب آشکار ساخت.^{۱۳} عصر ژنرال از وزیر ایران بازدید کرد و در همان موقع بعد از ارائه اعتبارنامه طرفین مذاکره شروع گردید و از اول معلوم بود که مذاکرات طرفین بجائی نخواهد رسید و حتمی بود که پس از چند روزی جنگ مجدداً شروع خواهد گردید.

در اول جلسه شربت و شیرینی آوردند. وزیر ایران اظهار کرد چون هنوز صلح بین ما برقرار نشده بهتر است اول صرف شیرینی شود و چای آوردند. چون مذاکرات بجائی نرسید قهوه تلخ دادند و وزیر گفت حال باید مشروب تلخ خورد. پس فنجان قهوه را بدست ژنرال داد و مذاکره صلح قطع گردید. در ۱۱ اکتبر باردوی عباس میرزا مراجعت نمودیم و سه روز بعد وزیر مختار انگلیس سر گور اوزلی از شاهزاده خداحافظی نموده بطرف طهران از راه اردبیل مراجعت نمودیم و اردوی عباس میرزا هم حرکت نموده در سه فرسنگی ساحل ارس اطراق نمود و مشغول تدارک جنگ با روسها شدند.^[۱۴]

مورخ دیگر موسوم به **واتسون** که همان سمت موریر را در خدمت انگلیس داشت و خود نیز سالها در طهران منشی سفارت انگلیس بوده و **تاریخ قاجاریه** را نوشته است هیچ اشاره بآن مطالبیکه موریر شرح داده نمیکند. مثل اینکه این قضایا اتفاق نیفتاده و موریر قبلاً باردوی روسها نرفته و تمام اوضاع و احوال قشون ایران را برای روسها شرح نداده است و با ژنرال روس خلوت نکرده و قرارداد سری نگذاشته است بطوری که موریر خود اقرار دارد و میگوید هیچ زمانی مطالب سیاسی باین درجه سری که بین او و ژنرال رتیشف مذاکره گردید سابقه نداشته است.

باری، اگر کسی جلد دوم کتاب سفرنامه موریر را که خود یکی از بازی گران رولهای مهم سیاست اولیه انگلیس در ایران بوده مطالعه کند خواهد دید چه اندازه نظرهای بد و عقاید سوء نسبت بایران داشته.

ایران از سال اول قرن نوزدهم (۱۸۰۱ میلادی) خواهی نخواهی بدایره سیاست بین‌المللی کشیده شده بود. در ده ساله اول همان قرن، ایران گرفتار تشنجات سخت سیاست اروپا شد. روس، انگلیس و فرانسه هر سه ایران را میدان سیاست خود قرار دادند و هر یک به نوبت خود ایران را بیچاره و ذلیل نمودند، چنانکه در جای دیگر هم اشاره شده و قول یکی از علماء معروف است که میگوید:

«ایران را روسها تهدید و تخویف نمودند. فرانسویها ریشخند کردند و انگلیسها هرگز نشده که در سیاست خودشان با ایران ولو یکبار هم شده با آن عادلانه رفتار کنند».

در این مدت قلیل ایرانیها بواسطه معاهدات و روابط سیاسی که با این سه دولت پیدا نمودند با اصول سیاست دول اروپائی آشنا گردیدند و در موارد و شرایط عهدنامه‌های بعدی دقت بسیار مینمودند. این دقت ایرانیها انگلیسها را نسبت بآنها سخت بدبین کرده بود و در معاهداتی که بعدها با سرهارفورد جونس و سر گور اوزلی منعقد نمودند قدری سخت‌گیری کردند و این سخت‌گیریها هر دو نماینده را خیلی غضبناک نمود و با نمایندگان ایران مخصوصاً صدراعظم بخشونت رفتار مینمودند. بخصوص هنگامیکه از روابط تیره روسها با فرانسه مطلع شدند نمایندگان انگلیس فوری تغییر سیاست دادند. ایرانرا مجدداً رها نمودند و گذاشتند روسها بهر نحوی که میخواهند با ایران رفتار کنند و انگلیسها را در آن میان دخالتی نباشد.

واتسون نویسنده تاریخ قاجاریه گوید:

«سال ۱۸۱۲ سالی بود که شکست سخت قشون عباس‌میرزا رسید»^[۱۵] در این موقع سر گور اوزلی وزیر مختار انگلیس در ایران بود و باردوی عباس‌میرزا ملحق شد. عباس‌میرزا در کنار رود ارس اردو زده بود.

وزیر مختار انگلیس باین خیال بود که بین دولتین ایران و روس واسطه صلح شود. روسها یک صاحب‌منصب ارشد فرستادند که قرارداد صلح را بدهد و قرار بر این شد نمایندگان طرفین برای مذاکره صلح در کنار رود ارس یکدیگر را ملاقات کنند.

در این ملاقات روسها حاضر نشدند ایالات قفقاز را پس بدهند، ایرانیها هم حاضر نشدند از ایالات قفقاز خود دست بردارند، بنابراین نمایندگان طرفین بدون اخذ نتیجه از هم جدا شدند.

چون در این موقع خبر صلح روس و انگلیس بسفیر انگلیس رسید و کاغذ فرماندهی کل قشون قفقاز هم خطاب بوزیر مختار انگلیس این خبر را تأیید کرد سفیر انگلیس بکلیه صاحب‌منصبان انگلیسی که در اردوی عباس‌میرزا بودند اطلاع داد، فقط در مقابل اصرار و التماس عباس‌میرزا سفیر انگلستان راضی شد دو نفر صاحب‌منصب و ۱۲ نفر سرخوخه در قشون عباس‌میرزا باقی بماند. سایر صاحب‌منصبان انگلیسی همگی حرکت نموده از اردوی عباس‌میرزا خارج شدند و از این اقدام فرمانده کل قشون روس را هم مطلع نمودند.

قشون عباس‌میرزا از محلی که بود حرکت نموده بمحل موسوم به اصلاندوز فرود آمده آنجا را اردوگاه خود قرار دادند. تازه ده روز بود که در این محل توقف نموده بودند که در ۲۱ ماه اکتبر ۱۸۱۲ روسها بآنها شیبخون زدند، قشون روس فقط عبارت از ۲۳۰۰ نفر نظامی با شش عراده توپ بود.

قشون ایران هیچ تصور نمینمود که چنین حادثه‌ای رخ خواهد داد، ایرانیها وقتی از خواب بیدار شدند که روسها تا صد قدمی اردوی ایران جلو آمده بودند و تپه‌ای را که مشرف بارو بود آنرا متصرف شده بودند. این جنگ معروف بکنگ اصلاندوز شد و ایرانیها شکست خورده بطرف تبریز عقب نشستند».

مرحوم اعتمادالسلطنه راجع باین واقعه در ضمن وقایع سال ۱۲۲۷ هجری (مطابق ۱۸۱۲ میلادی) در کتاب تاریخ منتظم ناصری چنین مینگارد:

«سر گور اوزلی سفیر کبیر انگلیس باتفاق میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به تبریز رفت که با حضرت مستطاب نایب‌السلطنه عباس‌میرزا ملاقات نماید و بعضی قرار و مدارها داده شود...»

از وقایع این سال اینکه چون **الکساندر میرزا** والی گرجستان که در **ایروان** بود بملاقات **سلیم پاشا** والی **احفه** رفت و از آنجا به تفلیس شتافته بنای آشوب را گذاشت و ژنرال رتیشف سردار روس این واقعه را از تدابیر حضرت مستطاب

نایب‌السلطنه دانسته **کنترسکی** را که مردی متهور بود و در **آق‌اعلان** گذاشته خود به تفلیس رفت و حضرت معظم نایب‌السلطنه در کنار رود ارس در محل موسوم به اصلاندوز بودند کنترسکی در پنجم ذی‌حجه بدلات **مراذخان** با سرباز و توپخانه مصمم شبیخون باردوی حضرت نایب‌السلطنه گردید و از معبر عبور کرده بقراولان اردوی حضرت نزدیک شده آنوقت عساکر ایران خبردار گردیده حضرت مستطاب نایب‌السلطنه فوراً سوار شدند و بشلیک زنبورک حکم دادند. اما چون توپخانه روسی بر بلندی و مشرف باردو بود اردو را متفرق ساخت و آنچه نواب معظم در آن شب تار کوشش کردند که آن تفرقه را بجمعیت مبدل کنند ثمری نبخشید. مخصوصاً چون در هنگام تاخت و تاز اسب حضرت شاهزاده در حفره‌ای بزمین خورده، اگر چه بزودی رکابداری اسب دیگر بحضرت معظم رسانید و سوار شدند ولی لشکر بیشتر هراسان گشتند. ناچار اردو متفرق شده و حضرت مستطاب شاهزاده بمنزل **حاجی حمزه‌لو** آمدند و افواج روس به **قراباغ** رفتند و حضرت نایب‌السلطنه چند روزی بجهت دفن مقتولین در آن ناحیه اقامت فرموده بعد راه **مشگین** پیش گرفتند و به تبریز راندند^{۱۶}.

تقریباً یکسال دیگر ایران با آن اوضاع ناگوار درباری و قشونی با روسها در جنگ بود و در واقع زیر مهمیز روسها جان میکند. قوای مادی ایران بیش از اینها است که بتصور آید ولی کسی را لازم داشت که این قوای مادی را در دست گرفته از آن استفاده نماید. هر گاه در اینموقع یک نادر، یک کریم‌خان یا یک آقامحمدخان وجود داشت ممکن نبود دوهزار و سیصد نفر قشون روس قشون نخبه ایران را که در تحت فرماندهی عباس‌میرزا بود شکست بدهد و تمام توپخانه و مهمات و چادر و دستگاه آنرا بیغما ببرد. مگر مدت زمان بین شاه سلطان حسین و نادر چقدر بوده؟... عده سنوات آن بشمار انگشتان دست نمیرسد. چگونه نادر توانست با همان ایرانیها که ناظر فجایع افغان‌ها بودند آنها را تأدیب کند و از آنها انتقام بکشد. قشون نادر همان ایرانیهایی بودند که در جلوی چشم آنها عدهٔ لجام‌گسیخته افغان سراسر ایران را ویران نمودند و نفسی از آنها بیرون نمی‌آمد ولی همینکه نادری پیدا شد آنوقت از بیغوله‌ها بیرون آمده تحت لوای نادری گرد آمدند مگر این ایرانیها غیر از ایرانیهای زمان آقامحمدخان بودند؟... هنوز زمان طولی از دوره آقامحمدخان نگذشته بود که همه جا قشون‌های ایران از مقابل قشون روس فرار اختیار میکردند. روسها در زمان آقامحمدخان هم بمتصرفات ایران دست‌اندازی نمودند ولی آقامحمدخان جلو آنها را بخوبی گرفت و درس خوبی بآنها تعلیم داد^{۱۷}.

اما در این تاریخ در ایران مرد باعزم و اراده و صاحب فکر و عمل وجود نداشت که بتواند اوضاع پریشان ایران را جمع‌آوری نموده بقوای مادی و معنوی آن سر و صورتی بدهد. نه شاه و نه ولیعهد او هیچ یک مرد مناسب نبودند. در میان درباریان نیز کسی نبود که دارای استعداد و قابلیت فوق‌العاده باشد. این قبیل مواقع اشخاص فوق‌العاده لازم دارد که در آنموقع چنین اشخاصی در ایران وجود نداشت. نه میرزا شفیق، نه امین‌الدوله، نه آصف‌الدوله نه میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی هیچیک مرد میدان سیاست آن روز نبودند. اگر حاجی میرزا ابراهیم‌خان اعتمادالدوله را بدسایس و حیل که نتیجه تحریکات خارجی بود از بین نمیردند ایران گرفتار این مصائب نمیشد.

وزیر مختار انگلیس تا اوایل ماه می ۱۸۱۳ در طهران اقامت داشت. بعد بطرف همدان حرکت نمود و مدتی در آن نواحی مشغول سیاحت و کسب اطلاعات بود.

موریر گوید:

«در اوایل ماه جون ۱۸۱۳ از گرجستان بعضی اخبار رسید که وزیر مختار ناچار بود فوری با شاهنشاه ایران ملاقات کند. بنابراین در ۱۶ جون از همدان حرکت نموده در ۳۱ همان ماه در سلطانیه باردوی شاه رسیدیم. از طرف دولت عثمانی هم سفیر فوق‌العاده‌ای مأمور دربار ایران بود که ما اور را در همان ملاقات نمودیم ولی او قبل از ما باردوی پادشاه رسیده بود و چادر او را پهلوی چادر صدراعظم زده بودند که ایجاد روابط بی ما و او خیلی مشکل بود و ایرانی‌ها هم مواظب بودند از ملاقات ما مطلع شوند چونکه سعی و جدیت مینمودیم بین ایران و عثمانی نیز صلح برقرار گردد. در همان حال قرار اینطور شد که شاه باردوی خود به اوجان برود و وزیر مختار انگلیس هم عازم تبریز باشد. چونکه از آنجا بهتر میتوانست با گرجستان مراوده داشته باشد. در ۹ جولای ما به تبریز رسیدیم. شاه هم با اردوی خود در ۲۲ جولای وارد اوجان شد.»

سال ۱۸۱۳ سالی است که با جدیت انگلیسها تمام دولت اروپا بر علیه ناپلئون متحد شده‌اند و قوای مادی و معنوی ناپلئون نیز در اثر جنگهای روسیه و اسپانویل رو بضعف گذاشته و انگلیسها نه تنها در اروپا بلکه در سایر نقاط هم میکوشند صلح برقرار گردد و سعی دارند حتی روسها و عثمانی‌ها اختلاف خودشان را کنار بگذارند. مقصود عمده این است که روسها با فراغت خیال بتوانند در مقابل ناپلئون صف‌آرایی کنند. این است که در ایران نیز انگلیسها میکوشیدند بین روس، عثمانی و ایران ولو موقتاً هم شده تا زوال ناپلئون صلح برقرار گردد.

با اینکه دولت ایران داشت خود را برای جنگ با روسها آماده مینمود و یک قوای معتناهی تهیه میدید. انگلیسها میان افتاده باب مذاکرات صلح را باز نمودند. بالاخره قرار شد نمایندگان مختار هر دو دولت در محل معینی ملاقات نموده شرایط صلح را پیشنهاد نمایند.

از طرف روسها ژنرال درتیشف نماینده مختار معین گردید. از طرف دولت ایران نیز میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی تعیین و قرار شد در محل موسوم به گلستان از محال قراباغ نمایندگان طرفین ملاقات نموده عهدنامه بین دولتین را منعقد نمایند.

در این موقع آجودان مخصوص ژنرال درتیشف با یک اسکورت قزاق روس وارد تبریز شد که نماینده مختار ایران را بمحل گلستان هدایت کند. چون هنوز بعضی مسائل حل نشده بود قرار بر این داده شد که وزیر مختار انگلیس باتفاق آجودان مخصوص فرمانفرمای کل گرجستان باردوی شهریار ایران بروند که در اوجان متوقف بودند. آجودان مخصوص ژنرال روس زودتر باردوی شاه رسید و از او خیلی خوب پذیرائی نمودند. شربت و شیرینی زیادی برای او فرستادند تا اینکه وزیر مختار انگلیس هم وارد شد و بعضی از مسائل که تا آن موقع بین دولتین حل نشده بود پس از مذاکرات زیاد طرفین موافقت حاصل نمودند.

آجودان مخصوص فرمانده کل قشون روس مایل بود بحضور پادشاه ایران تشریف حاصل نماینده ولی شاه حاضر نمود این تقاضا را قبول کند.

پس از آنکه شاه را راضی نمودند تازه در سر جا و مکان که آجودان در کجا بایستد مشاجره بود. سفیر انگلیس اصرار داشت در همان فاصل نزدیک بشاه که او میبایستد آجودان مخصوص ژنرال روس هم باید در همانجا نزد وزیر مختار انگلیس قرار بگیرد. مقصود وزیر مختار انگلیس این بود که یک احترام فوق العاده برای خاطر فرمانفرمای کل گرجستان بنمایند مخصوص او بگذارد و در این باب زیاد پافشاری مینمود ولی ایرانیها راضی نمیشدند و باین حرفها گوش نمیدادند و تنها محلیکه راضی نمیشدند و باین حرفها گوش و باین حرفها گوش نمیدادند و تنها محلیکه راضی میشدند آجودان بایستد در وسط باغ بود. کار بمجادله کشید تا اینکه شاه خودش قضیه را حل نمود. باین ترتیب که خود شاه در شاهنشین جلوس نماید وزیر مختار انگلیس و آجودان مخصوص فرمانده کل روس در اطاق مقابل شاه بایستند.

موریر این ملاقات را بشرح ذیل بیان میکند:

«هنگامیکه ما داخل اطاق شدیم شاه از آن بالا بمانگاه میکرد و از آجودان مخصوص احوالپرسی نمود. مخصوصاً از سلامتی جنرال رتیشف نیز سؤال کرد. همینکه ما عقب عقب داشتیم بر می گشتیم مرا با اسم صدا زد و در حضور وزیر مختار مرا شاهد قرار داد و گفت شما شاهد باشید فقط برای خاطر وزیر مختار انگلیس این تقاضا را قبول نمودم و در آتیه بهیچ وجه اجازه نخواهم داد این ترتیب نظیر پیدا کنم.

وزیر مختار انگلیس و آجودان مخصوص کل قشون روس به تبریز مراجعت نمودند و دو روز بعد نمایندگان ایران با آجودان روس بطرف گلستان از محال قراباغ برای عقد معاهده حرکت کردند. وزیر مختار انگلیس تا ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ در تبریز توقف نمود و بعد از راه مراغه عازم طهران شد.»

موریر گوید:

«نماینده ایران که مأمور معاهده گلستان بود کمی بعد از ما وارد طهران شد و معاهده که بین روس و ایران بسته شده بود همراه آورد. نتیجه فارسی آن با عبارات ایرانی نوشته شده بود.»

در باب القاب گوید:

«چون نماینده روس جنرال رتیشف بود و او هم دارای القاب و امتیازات مخصوص بود، برای نماینده ایران هم میخواستند یک القاب و امتیازاتی قائل بشوند که در مقابل القاب و امتیازات روس جلوه کند. پس این عبارت را برای نماینده ایران در معاهده نوشته بودند» - **صاحب عطایای خاص پادشاهی از خنجر و کارد و شمشیر مرصع و استعمال ملبوس ترمه»**

سواد این عهدنامه را نگارنده در چندین کتاب دیده‌ام و سوادیکه ذیلا نوشته میشود از یک نسخه خطی نقل شده و با ناسخ‌التواریخ نیز مواد اصلی آن تطبیق شده است.

صورت عهدنامه گلستان که در سنه ۱۲۲۸ فیما بین دولتین ایران و روس توسط عالیجاه میرزا ابوالحسن خان منعقد شده است

اعلیحضرت قضاقدردت خورشیدرأبت پادشاه جمجاه و امپراطور عالی دستگاه، مالک بالاستحقاق کل ممالک آنمیریه^{۱۸۱} روسیه، اعلیحضرت قدرقدرت کیوانرفعت پادشاه اعظم سلیمان‌جاه، مالک بالاستحقاق ممالک شاهانه ایران، بملاحظه کمال مهربانی و اشفاق علیتین که در ماده اهالی و رعایای متعلقین دارند و رفع و دفع عداوت و دشمنی که بر عکس رأی شوکت‌آزای ایشان است طالب و استقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه مؤکده را در بین‌الطرفین راغب میباشند، به احسن‌الوجه رأی علیتین قرار گرفته در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک روسیه، بعالیجاه معلی‌جایگاه جنرال لیوتنال سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان، ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غوغونای و گرجستان و قفقازیه و حاجی‌ترخان و کارهای عالی ثغور و سرحدات این حدودات سامان، امرفرمای عساکر سفاین بحر خزر، صاحب حمایل الکسندر نویسکی و حمایل مرتبه اولین آتاپای، مرتبه‌دار رابع عسکریه مقتدر حضرت کیورکی صاحب نشان و شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری) **نیکولای راتشچیفوف** (اختیار کلی عطای و اعلیحضرت قدرقدرت والارتبت پادشاه اعظم مالک کل ممالک ایران هم عالیجاه معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روس و انگلیس بودند، عمده‌الامراء والاعیان مقرب درگاه ذی‌شأن و محرم اسرار نهران و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانواده دودمان وزارت و از امرای واقفان حضور در مرتبه دوم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع‌ی‌براق، میرزا ابوالحسن‌خان را که در اینکار مختار بالکل نموده‌اند حال در معسکر روسیه و رودخانه زیره^{۱۹۱} من محال گلستان متعلقه ولایات قراباغ ملاقات و جمعیت نمودند. بعد از ابراز و مبادله مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق مصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیارنامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی‌الابد مقبول و منصوب و استمرار میداریم:

فصل اول - بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در دولتین علیتین روسیه و ایران بود بموجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحه اکیده و دوستی و وفاق شدید فیما بین اعلیحضرت قضاقدردت پادشاه اعظم امپراطور روسیه و اعلیحضرت خورشیدرأبت پادشاه داراشوکت ممالک ایران و وراث و ولیعهدان عظام میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و سلوک خواهد بود.

فصل دوم - چون پیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای **اسطاطسکواوپرزندیم** یعنی طرفین در هر وضع و جایی که الی قرارداد مصالحه‌الحال بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین‌نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند، لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بموجب خط مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر تعیین گردیده است. از ابتدای اراضی **آدینه بازار** بخط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر **یدی بلوک** رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه **کینک چای** به پشت **کوه مقری** و از آنجا خط حدود سامان ولایات **قرباغ** و **نخجوان** و **ایروان** و نیز رسیدی از سنور **گنجه** جمع و متصل گردیده، بعد از آنحدود مزبوره که بولایات **ایروان** و **گنجه** و هم حدود **قزاق** و **شمس‌الدین** بود تا به مکان **ایشک میدان** مشخص و متصل می‌سازد و از ایشک‌میدان تا بالای سر کوههای طرف راست **طرق** و رودخانههای **حمزه‌چمن** و از سر کوه‌های **پنیک** الی گوشه محال **شوره‌گل** و از گوشه شوره گل از بالای کوه **برف آلداکوز** گذشته از سر حد محال شوره‌گل و میانه حدود قریه **سدره** برودخانه **آرپه‌چای** ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خوانین‌نشین **طالش** در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده بجهت زیاده صدق و راستی، حدود ولایات **طالش** مزبور را از جانب **انزلی** و **اردبیل** بعد از تصدیق صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأمور که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحریر و تمیز و تشخیص میسازند، آنرا نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایت **طالش** نیز در بنای اسطاطسکواوپرزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و همچنین در سرحدات مزبوره فوق اگرچیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر یک طرف موافق اسطاطسکواوپرزندیم رضا خواهد داد.

فصل سوم - اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم کل ممالک ایران بجهة ثبوت دوستی و وفاقی که باعلیحضرت خورشیدمرتبت امپراطور کل ممالک روسیه دارند به این صلحنامه بعوض خود و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات **قرباغ** و **گنجه** که الان موسوم به **ایلی سابط پول** است و اولکای خوانین‌نشین **شکی**، **شیروان**، **قپه**، **دریند**، **بادکوبه** و هر جا از ولایات **طالش** را با خاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی **داغستان**، **گرجستان**، محال **شوره‌گل**، **آجوق‌باشی**، **کورنه**، **منکریل**، **انجاز** و تمامی اولکاء و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه‌الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک آنمپریه روسیه میداند.

فصل چهارم - اعلیحضرت خورشیدرأیت امپراطور والاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران بجهة اثبات این معنی، بنابر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانه ایران رأیت استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکید مشاهده و ملاحظه نمایند، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هر گاه محتاج به اعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند تا از خارج کسی نتواند دخل در مملکت ایران نماید و به اعانت و امداد دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیما بین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم - کشتیهای دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها بشود و کشتیهای جانب ایران هم بدستورالعمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند. بهمین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اجازه داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سواحل دولت روس کشتیهای جنگی در دریای خزر نداشته باشد.

فصل ششم - تمام اسرانیکه در جنگها گرفته شده‌اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده از **کریستیان** و یا هر مذهب دیگر باشند، الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک از جانبین خرج و مایحتاج به اسرای مزبوره داده به **فراکلیسا** رسانند و وکلای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند، اسرای جانبین را باز یافت خواهند کرد و اذن بان کسانیکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند و آنانکه بسبب تقصیر و یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند، و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان اعطا خواهد شد.

فصل هفتم - علاوه از قرار و اظهار مزبوره بالا، رأی اعلیحضرت کیوانرفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور، کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و پرداخت و سجل نمایند و بدستور سابق وکلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده به احوال ایشان هیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار وکلای مزبور رضای بستمیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم - در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هر کس از اهالی تجار بخصوص بثبوت اینکه دوست رعایا و ارباب معاملات، متعلق بدولت علیه روسیه یا تجار متعلق بدولت بهیه ایران میباشند، از دولت خود یا از سرحداتاران تذکره و یا کاغذ راه در دست داشته باشند، از طریق بحر و بر بجانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساکن و متوقف گشته بامور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها به

اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکنه ممالک اروسیه بولایات ایران و نیز از طرف ایران بممالک اروسیه برند و بمعرض بیع رسانند و یا معاوضه با مال و اشیاء دیگر نمایند، اگر در میان ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه به نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل نباشد بنزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت، مراتب ادعای ایشانرا مشخص و معلوم کرده خود یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی باریاب معاملات عاید شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد بممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر با تنخواه و اموال خودشان بجانب ممالک پادشاهانه دیگر که دولت ایران باشند بروند از طرف دولت ایران بی‌مضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده تجار دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند میروند معمول خواهد شد. وقتیکه یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در مملکت ایران فوت شد و املاک و اموال او در ایران بماند، چون مایعرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا میباید اموال مفوت بموجب قبض‌الوصول شرعی رد و تسلیم ورثه مفوت گردد و نیز اذن خواهد داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند، چنانکه این معنی در ممالک اروسیه و نیز در ممالک پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر دولت که باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم - باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه اروسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا باموال مذکوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد. همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون بیاورند آنقدر زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شر و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر و ممالک اروسیه میبرند و یا بیرون بیاورند بدستور گرفته اختلافی بهیچوجه نداشته باشد.

فصل دهم - بعد از نقل اموال تجار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار به تجار و ارباب معاملات طرفین داده شد که اموال و تنخواه خودشان را فروخته و اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین، اذن و دستوری نخواسته باشند زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند تا معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب معاملات وقوع نیابد. باج خزانه را از بایع یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش مینمایند حاصل و بازیافت دارند.

فصل یازدهم - بعد از تصدیق و خط‌گذاردن در این شرطنامه بوکلاهی مختار دولتین علینین بلاتأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد. این شرطنامه الحال که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختوم گردیده و مبادله با یکدیگر شده است میبایست از طرف اعلیحضرت خورشیدرتب پادشاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلیحضرت قدرقدرت پادشاه والاحاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدقه میباید از هر دو دولت پایدار بوکلاهی مختار برسد، لهذا از دولتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد. تحریراً فی معسکر اروسیه و رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ، بتاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ عیسوی سمت تحریر رفت.

سواد دستخط ایلچی روس جنرال لیوتانه نیکولای رویشخوف سپارنی اكد

چون در میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافت، بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد، سفرا آمد و شد نمایند. لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روسه میرود، مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت قضاقدت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهت اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم، در معسکر روسیه و رودخانه زیوه من محال گلستان متعلقه ولایات قراباغ. ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ - (محل مهر وکیل مختار دولت علیه ایران، میرزا ابوالحسن‌خان - محل مهر جنرال لیوتان نیکولای رویشخوف سردار دولت روسیه)^{۱۳}

-

۱. ↑ انگلیس‌ها تا سال ۱۸۱۷ نام افشا کننده مواد سری معاهده تیلسیت را علنی نکردند، چون در آن تاریخ تمام موضوعات حل شده بود دیگر فاش نمودن آن تولید زحمت نمیکرد. (تاریخ اروپا تألیف الیسون)
۲. ↑ سفرنامه موریر جلد دوم (صفحه ۱۹۸)
۳. ↑ در این موقع انقلاب سختی در گرجستان علیه روسها بر پا شد و تقریباً روسها را از تلفیس بیرون نمودند ولی بزودی این انقلاب در اثر اقدامات جدی روسها خاموش گردید.
۴. ↑ در این موقع ناپلئون روسها را تهدید مینمود و جنگهای سال ۱۸۱۲ ناپلئون در روسیه تازه شروع شده بود. در آپریل این سال اعلان جنگ شد. در ۲۴ ماه جون ناپلئون از رودخانه نی من عبور نمود و در ۲۸ همان ماه ویلنا Vilna را تصرف نمودند.
۵. ↑ Honourable Robert Gordon.
۶. ↑ General De Rtsisheff.
۷. ↑ Mr. Campbell

8. ↑ در این موقع موضوع اختلاف بین ایران و عثمانی همانا قضایای والی بغداد **عبدالله پاشا و عبدالرحمن پاشا** حاکم سلیمانیه بود. ایران از عبدالرحمن پاشا حمایت میکرد و او را حفظ مینمود و عثمانی‌ها عبدالله پاشا والی بغداد را تحریک میکردند که بسلیمانیه دست‌اندازی کند.
9. ↑ It required but a small effort of the imagination to enjoy the illusion of being far away from Persia and her barbarism (P. 247)
10. ↑ Akverdoff.
11. ↑ Madeira.
12. ↑ Terek.
13. ↑ ... taught me to place a proper value on Persian professions.
14. ↑ وزیر مختار انگلیس پس از سیاحت اردبیل و اطراف آن در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ وارد تهران شد و قضیه اصلاندوز در ۳۱ اکتبر واقع شد که روسها باردوی عباس‌میرزا شبیخون زدند. (سفرنامه موریر صفحه ۲۵۸)
15. ↑ تاریخ قاجاریه (صفحه ۱۶۴)
16. ↑ واتسون در کتاب خود شرح این جنگ را از قول دکتر کورمیک Dr. Cormick که خود حضور داشته مفصلاً مینگارد. (صفحه ۱۶۴-۱۶۹) این شخص انگلیسی طبیب مخصوص عباس‌میرزا بود.
17. ↑ بعد از کریم‌خان زند روسها از اغتشاش ایران استفاده نموده بمازندران آمدند و در نزدیکی اشرف برای خود قلعه و استحکامات ساختند. همینکه آقامحمدشاه در ایران دارای قدرت و نفوذ گردید، بمازندران رفته قلعه و استحکامات روسها را تماشا نمود و خیلی تعریف کرد و اظهار خوشحالی نمود. بعد آنها را بشام دعوت کرد و حکم داد همه را دربند نهادند و تا قلعه و استحکامات را خراب نکردند و توپها را بکشتی حمل نمودند آنان را از حبس خلاص ننمود. (لرد کرزن جلد اول صفحه ۱۸۷)
18. ↑ کلمات با عبارات نامأنوس که در متن عهدنامه دیده میشود عیناً از روی نسخه خطی استنساخ شده است.
19. ↑ در ناسخ‌التواریخ **زیوه** آمده است.
20. ↑ اسم جنرال روسی که درتیشف میباشد در سوادى که عهدنامه از روی آن نقل شده **رویشخوف** و یا **راتشچیفوف** مرقوم گردیده است.

منبع: fa.wikisource.org